

## جواب شبهات و سؤالاتی حول مطالب این

### فصل (=۴)

دو سه تا مطلب در این بحث گذشته مطرح شد که من مناسب دیدم راجع به آن ها هم یک قدری بیش تر صحبت بشود به واسطه اشکالاتی که در حول و حوش این مطلب که واجب بالذات به ذاته کافی برای جمیع صفات کمالیه ذاتیه و فعلیه خود خواهد بود اشکالاتی در این زمینه طبعاً مطرح شده بود یکی از آن اشکالات مسأله امکان ذاتی و امکان فقری کل متعینات در عالم خلق بود اعم از ماده و اعم از مجردات با توجه به این که یک طرف از طرفین امکان ذاتی در تحقق و تشخیص و تعینش دارد حمل صفات فعلی بر ذات حق چگونه به صورت ضرورت ازلیه خواهد بود؟ این یکی از اشکالات است چون صفت قائم به طرفین است صفات فعلی به لحاظ تحقق فعل در عالم اعیان و در

عالم خارج منتسب به متصف ذو الوصف می‌گردد چون صحبت در صفت فعلی است یعنی صفتی که مشیت پروردگار و اراده او در تحقق او دخالت داشته و دخیل بوده این یکی از آن اشکالات بود اشکال دیگر که اشکال بسیار جدی و مهم در طرح نقطه خلاف در قبال کفایت ذات همه صفات را مطرح کردند عبارت بود از مسأله تغییر و تبدل در عالم اعیان و به عبارت دیگر در عالم شهادت این هم یک مطلبی بود که بسیار قابل بحث بود و برای این مطلب خیلی ها به دست و پا افتاده بودند که از نقطه نظر انتصاب این قضیه با علم ربوبی و صقع ربوبی و کیفیت تحقق این اشیاء در عالم اعیان با توجه به ثبوت و سکون و عدم تغییر و تبدل در مرحله ذات چه چاره ای در این جا بیندیشند و این مطلب از آن مطلب اول مهم تر چون علاوه بر این که مطلب اول را دارد اضافه بر او مسأله دیگر را هم دارد که مسأله تغییر و تجدداست

در اشکال اول مجردات هم داخل بودند مانند عقول و مانند صور برزخیه، صور مثالیه، صور ملائکه، عالم عقول، مجردات، صور نوریه تمام این

ها از امکان ذاتی و امکان فقری برخوردار هستند در اشکال دوم علاوه بر این که مسأله امکان ذاتی مطرح است تغییر و تبدل هم در عالم اعیان مطرح می‌شود پس این علاوه بر او در این جا می‌تواند مورد نقد قرار بدهد دلیل مرحوم آخوند و استدلال مستدلین کفایت می‌کند این را ما از او تعبیر می‌کنیم به ربط حادث به قدیم یعنی در مسأله ربط حادث به قدیم در این جا این مسأله مطرح خواهد شد و در آن جا عرض خواهد شد که در این مسأله ربط حادث به قدیم قدیم قدیم که عبارت است از قدیم زمانی و حدوث عبارت است از حدوث ذاتی در مسأله ربط حادث به قدیم متأسفانه آنچه که مطرح شده است فقط عالم شهادت به عبارت دیگر عالم طبع و کون و فساد است اما صور نوریه و امثال ذلک این ها مورد بحث قرار نگرفته و اشاره ای به این مطلب نشده در حالی که در مسأله ربط حادث به قدیم عالم غیب و صور مجرده هم در آن جا مورد بحث قرار می‌گیرد صوری که خارج از دایره زمان و مکان هستند موجوداتی که آن ها جز مبداعات هستند و از دایره کون و فساد و

تصرم و خلق و التیام و امثال ذلک به دور هستند آن  
ها مورد توجه قرار می‌گیرد

در این بحث ربط حادث به قدیم اگر ما توانستیم  
آن مطلب را در آن جا تمام کنیم طبعاً این مسأله در  
این جا تمام خواهد شد و دیگر در این جا مشکلی  
وجود نخواهد آمد نکته ای که در این جا مطرح  
می‌شود در باب بسط و در باب قبض این نکته حائز  
اهمیت است همان طوری که عرض شد در مسأله  
بسط و در مسأله قبض مسأله مقام اثبات است نه  
ثبوت در مقام ثبوت قبض و بسطی معنا ندارد بسط  
بالنسبه به عالم زمان و مکان و از دید ما که محدود  
است بسط است و از نقطه نظر دید ما قبل از تحقق  
این مسأله قبض است ولی در عالم ثبوت و در عالم  
واقع و نفس الامر یک واحد بیش تر نیست نه قبضی  
هست و نه بسطی و مسأله در آن جا به این نحو است  
که خداوند متعال در عنایت او نسبت به اشیاء خارج  
در عنایت او نسبت به تکون اشیاء در خارج یک جنبه  
خلقی دارد و یک جنبه استدامه خلقی دارد یعنی هم  
خلق و هم استدامه در او بل هم فی لفظ جدیداً در  
هر آنی از آنات یک خلق جدیدی به واسطه اضافه

اشراقیه برای ممکنات و تعینات خارجی پیدا می شود  
این خلق جدید عبارت است از آن جنبه ربطی بین  
حقیقت اشی و بین المبدأ که آن جنبه ربطی موجب  
تغییر و تبدل وجود است به انحاء مختلفه در هر آنی  
از آنات و در هر برهه ای از برهه ها اگر به این مسأله  
یک قدری دقتمان را بیش تر کنیم و فرو برویم در  
این حقیقه خصوصیه الشیء به این نکته می رسیم که  
اصلاً مسأله حدوث حتی در عالم ماده و حتی در عالم  
شهادت هم با آن چه که تا به حال مطرح می شد شاید  
تفاوت داشته باشد لا شک و لا شبهه در این که  
حقیقت الاشیاء عبارت است از وجود و وجود  
عبارت است از یک حقیقت مجرد؛ حقیقت مجرد آیا  
در زمان می گنجد یا مافوق زمان است؟

شکی نیست که مافوق زمان است پس این  
حقیقت مجرد که الان به صورت ماده تجلی پیدا  
کرده است چگونه ممکن است که خود او که علت  
این است در ما فوق زمان باشد؟ اما معلولش در زمان  
باشد این یک نکته ای است که بزنگاه مسأله در این  
جا است یعنی ما احتیاج نداریم بر این که برای

خلقت و حدوث اشیاء به ما قبل تاریخ برگردیم و از آن جا مسأله را مورد مذاقه قرار بدهیم در همین وضعیت فعلی و در همین نقطه این مطلب مورد تأمل قرار می‌گیرد که الان که این ماده، معلول برای صورت اوست و معلول برای ملکوت است و طبق سلسله علیت، مجرد است که الان تبدیل به ماده پیدا می‌کند یا این که ما باید بگوییم که ماده با این تبدیل و تغیر از مجرد خارج نمی‌شود پس چگونه زمان و مکان از شرائط مقومّه ماده خواهد بود یا این که ماده به واسطه خروج از مجرد مقهور شرائط زمان و مکان خواهد بود بنابراین آن ربطی که الان این ماده با مجرد خود دارد چگونه خواهد بود این جا ما را می‌رساند به این نکته دقیق که این مجردی که الان عبارت است از یک حقیقت واحده و آن وجود حق است که به صورت در می‌آید همین الان که من دارم صحبت می‌کنم مجرد است که متبدل دارد می‌شود و دائماً دارد لباس عوض می‌کند و دائماً خود را به اشکال مختلف دارد در می‌آورد سیاهی تبدیل به سفیدی، سفیدی تبدیل به قرمزی، قرمزی تبدیل به سبزی انسان کوچک است، بزرگ می‌شود جوهر فرق

می‌کند به جوهر دیگر متبدل می‌شود این تغییر و تبدلاتی که الان دارد پیدا می‌شود آیا این تغییر و تبدلات عبارت است از یک حقیقت مجرده‌ای که به صورت ماده درآمده و بعد رفته پی‌کارش و خود ماده را به دست حوادث سپرده و خود از دور دارد نظاره می‌کند یا این که نه این ماده الان حصه‌ای از وجود دارد این حصه از وجود، وجود استقلالی ندارد این وجود استقلالی وجود ربطی دارد آن وجود ربطی عبارت است از همان وجود مجرد

بنابراین این وجود مجرد الان دارد به صورت این مسأله ماده دارد خود را در خارج بروز و ظهور می‌دهد حالا این وجود مجرد که فرض بر این است که زمان و مکان بر نمی‌دارد چطور بروز و ظهور خارجی او در زمان و مکان واقع می‌شود؟ فرض بر این است که این معلول است خودش وجود استقلالی ندارد اگر وجود استقلالی داشته باشد که شرک است الان نفس این ماده معلول برای وجود چیست این الان یک صورتی یک ماده‌ای دارد از تشکل صورت و ماده جسم در خارج پدید می‌آید و

در شرائط زمان و مکان و ماده قرار می‌گیرد آن وجودی که الان آمده و آن وجود به شکل ماده و صورت درآمده آن وجود که دیگر مادی نیست آن وجود که به صورت زمان و مکان نیست پس از این جا ما به این نقطه می‌رسیم که اصلاً زمان و مکان از شرائط تحقق ماده نیست بلکه ماده و صورت وقتی که مبدل به جسم شد این زمان و مکان از او متولد می‌شود نه این که قبلاً زمان و مکان باشد ماده در این شرائط به وجود بیاید زمان و مکان می‌شود دو امر اعتباری از این باب که وجود و حقیقت این ماده در زمان و مکان راه ندارد حقیقت این سفت نیست نرم نیست حقیقت این عبارت است از یک وجودی که آن وجود در دست من قرار نمی‌گیرد قابل رؤیت بصر من نیست آن وجود، وجود مجرد است، آن وجود مجرد وجودی است که به صورت در آمده و به ماده در آمده خودش را به این شکل ظاهر کرده پس اگر قرار باشد زمان و مکان از شرائط تحقق این وجود باشد بنابراین آن وجود مجرد هم باید تأخر طبیعی داشته باشد بر زمان و مکان در حالی که از دایره زمان و مکان خارج است با ادله‌ای که مطرح

شد در این جا بناءً علی هذا نفس الوجود المجرّد که  
به مقام بسط در آمده است و به مقام جزئیت و تعین  
خارجی در آمده است این وجود مجرد در همین  
زمان که ما داریم صحبت می‌کنیم و با همین کیفیتی  
که شما دارید نگاه می‌کنید الان در ساعت هشت و  
بیست و هفت دقیقه این وجود مجرد علت برای این  
لیوان دست من خواهد بود همین وجود مجرد در  
ساعت هشت و بیست و هشت دقیقه هم علت برای  
این لیوان خواهد بود در آن بعد چون آن وجود،  
وجود بسیط است، آن وجود، وجود غیر ماده است  
و ان وجود است که خود را به صورت این لیوان در  
می‌آورد و در هر آنی از آنات ما می‌بینیم این لیوان  
تغییر پیدا کرده این تغیر باید معلول برای تغیر در او  
باشد پس تغیر در اوست که موجب تغیر خارجی  
این است من این را می‌بینم آن چیزی که در این و  
ماوراء این است دیگر آن را نمی‌توانم ببینم چشم من  
فقط این لیوان را می‌بیند اما آن چه که این لیوان را  
لیوان کرده است او را من نمی‌توانم ببینم من فقط  
نوری که بر این لیوان تابیده می‌بینم ولی خورشید را

که از آنجا آن نور آمده نمی‌توانم ببینم این نوری که الان در این جا هست و مورد مشاهده من است بناءً علی هذا خود این وجود مجرد الان فی حد نفسه همین وجود مجرد این علت برای تحقق خارجی این است هر آنی از آنات؛ آن وجود را ما می‌گوییم جنبه ربطی یعنی آنی که در ماوراء این است آن جنبه ربطی بین این و بین مبدع اوست که آن وجود کلی است وجود کلی است که به صورت این وجود خارجی و وجود جزئی الان به این کیفیت در خارج تبلور پیدا کرده این از نقطه نظر تغییر

بنابراین اشکال در مقام ذات از این نقطه نظر وارد نمی‌شود که چطور اشیاء یک وقتی نبودند در آن جا مقام، مقام صقع ربوبی مقام سکون بود ولی در عالم خارج این اشیاء به صورت تغییر و تبدل در خارج ظهور پیدا کردند پس معلوم می‌شود بر این که چون نباید در آن مقام سکون باشد بناءً علی هذا این اوصاف اوصاف ازلی نخواهند بود این ها اوصاف بعد هستند

صحبت ما در این است که همین الان شما به این مسأله نگاه کنید چرا شما می‌خواهید برگردید به

ماقبل و از تاریخ شروع کنید و بیاید و مسائل را مدّ  
نظر قرار بدهید الان که این لیوان دست من است  
همین الان آیا به علت خودش هست یا نیست ان  
علت آیا مجرد هست یا نیست این مجرد چطور به  
صورت متغیر می آید جلوه می کند پس این اشکال  
الان هم هست نه این که این اشکال بخواهد از بعد  
برگردد همین الان شما این مطلب را چه می کنید؟ آیا  
این تغییری که الان در مرتبه ذات در مرتبه خارج پیدا  
شده است این تغییر حکایت از یک اراده و مشیت  
مرید نسبت به این تغییر و تحول نمی کند یعنی الان  
اراده مرید اراده و مشیت پروردگار آیا بر همین  
تغیری که الان در دست من است صدق نمی کند یا  
این که یک اراده ای بوده و بعد دیگر بقیه اشیاء بدون  
آن اراده حاصل شدند سابق ما بچه که بودیم مسجد  
که می رفتیم پیش مرحوم آقا بعضی ها آنجا بودند آن  
مهرها گرد بود دیگر این مهرهای گرد را وقتی بغل  
هم می گذاشتند یکی این جا یکی این جا و یکی را  
هم این جا همین طوری تا آن جا می دیدید که مهر  
می گذاشتند بعد اولی را می زدند می افتاد این اولی

می‌افتاد روی دومی، دومی روی سوی یک دفعه  
می‌دید این چرخید رفت تا صف اول یک دفعه  
یکی نگاه می‌کرد می‌دید که همین طور مهرها دارد  
که می‌ریزد دوباره می‌چرخد به این نحو اگر ما فرض  
و تصور کنیم یک اراده اول بوده آن اراده فقط یک  
تلنگر زده به این مهر دیگر بعد نشسته کنار همین  
طور دارد تماشا می‌کند این خودش همین طوری  
می‌گردد دور می‌زند بچه‌ها دارند یک اسباب بازی  
های دیگری که به این شکل است درست می‌کنند به  
همدیگر مستندش می‌کنند این می‌خورد به آن این  
می‌خورد به آن آیا اراده حق نسبت به خلقت اشیاء  
هم به این نحو است یعنی فرض کنید که یک فوتی  
کرده در عالم بعد خودش نشسته کنار همین طوری  
رله وار این عالم برای خودش می‌چرخد می‌رود کنار  
و خودش هم هیچ کار ندارد یا این که نه خودش  
وقتی که فوت می‌کند پیگیری آن هم خودش دارد  
می‌کند یعنی هم فوت می‌کند هم پاش ایستاده یعنی  
پای کوره ایستاده و دائماً یکی یکی قالب درست  
می‌کند و می‌زند بیرون وقتی که فرض کنید که جناب  
آقای آ‌ شیخ مسلم سلمهم الله اراده می‌کنند خلیفه الله

درست کنند خیال نکنند که خدای متعال در این جا بیکار نشسته خدا پای تنور ایستاده و از آن جا دارد اراده می‌آید تا این که همتی در شما و بعث شوق اکید و بعث عضلانی شما خیال کردید عالم همین طور گتره است؟ نه آقا جان بر هر قضیه اش یک حساب و کتابی است یک اراده مستدام بر این مسأله وجود دارد و هكذا علی‌ایّ حال

سؤال: آقا این تعبیر هم شاید مصامحه باشد بگوییم که از یک طرف خلق می‌کند از یک طرف ناظر به خلق است باید بگوییم در هر آن دارد خلق می‌کند

جواب: بله ما هنوز مسأله و عبارت را عرض نکرده بودیم بله همین طور که می‌فرمایند مسأله نظارت ندارد مسأله همان اراده و مشیت اوست من آدم یک مثال جزئی بزنم تا شما نسبت به کل قضایا برسید

سؤال: معذرت می‌خواهم در قرآن هم دارد بحث وحدت تدبیر را با خلقت می‌کند این هم مسامحتاً برای مخلوقات است؟

جواب: خیر اصلاً وحدت وجود ندارد اصلاً  
یک حقیقت بیشتر نیست حالا به این مسأله عنایت  
کنید ببینید وقتی که این وجود را ما در این قضیه  
جزئیة دائم مرید برای تغییر و تبدل او می‌دانیم همین  
مطلب را در مورد قرین او هم ملاحظه خواهیم کرد  
و همین مطلب را در مورد قرین او و تمام اشیاء ماده  
تمام این‌ها آن وجود بسیط خودش را دارد به  
صورت یک امر مقیّد و محدود خارجی با این  
کیفیت در می‌آورد و هر آنی مرید برای صورت  
جدیدی است و خلع صورت قبل است دوباره در آن  
بعد مرید صورت جدید است تا این که این مسأله به  
یک حد یقفی برسد و در آن جا علت خود اشیاء  
علت الشیء از این تغییر و تحول به این صورت خود  
را به صورت دیگری قرار بدهد یعنی جنبه مادی او  
را دیگر مد نظر نیاورد بلکه جنبه صوری مد نظر قرار  
بدهد در نظر بیاورد یعنی علیت نسبت به ماده مبدل  
به علیت نسبت به صورت بشود یا جسمیت این ماده  
مبدل به جسمیهاخری بشود این‌ها تمام بسته به اراده  
آن مرید است آن مرید روی اراده ای که دارد حقیقه  
الاشیاء را در عالم خارج خودش صورت بندی

می کند هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ

تصویر در ارحام به اراده اوست این تصویر گاهی این نطفه می آید و به این صورت گاهی اوقات آن نطفه می آید و به صورت دیگر این تصویر پیدا می شود گاهی اوقات این وجود می آید و خود را به این ماده متجلی می کند و گاهی اوقات این وجود می آید و خود را به ماده و به جنس دیگری متجلی می کند بنابراین حقیقه الشیء که خود نفس الوجود است واحد است الا این که در عالم خارج بسته به اراده آن مرید این صور مختلف بنا بر مقتضای کیفیت آن اراده در عالم خارج آن وجود متبلور به تعینات مختلف و متظاهر به ظهورات متفاوتی می گردد این مسأله نحوه تبدل و تغیر وجود به صور جزئیة همان مطلبی است که در قرآن مجید از او تعبیر وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ کرده است وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ یعنی یک اراده بدون توقع یک اراده بدون تبدل و بدون این که دو اراده نسبت به این مسأله وجود داشته باشد این وجود که دارد به شکل در می آید یک اراده واحد لا ینقطع است که استمرار دارد آن اراده واحده برای ظهورات مختلفه

حالا صحبت در این است که آن ظهور خارجی مختلف است ولی صحبت در این است که نفس آن اراده اراده واحد است یعنی نه این که آن اراده مانند ما گاهی باشد و گاهی نباشد اگر ما اراده یک امر را بکنیم این را برداریم و در این جا بگذاریم با اراده این لیوان برداشتن منافات داشته باشد و دو اراده تلقی بشود و دو امر خارجی تلقی بشود چون هر اراده مستلزم یک فعل خارجی است این اراده هم مستلزم این فعل خارجی است این طور نیست در حق متعال که اراده اش به یک امری تعلق بگیرد و تمام، بعد دوباره اراده اش تعلق بگیرد به یک مسأله تمام، به اراده واحد وجود متولد و مستدام شده است و آن اراده واحد همیشه با این وجود خواهد بود و با مبدعات و بقای مبدعات و با ممکنات در عالم طبع و با بقای آن ها همان اراده واحد خواهد بود نه این که یک اراده انجام بشود و دیگری نشود این اراده ای که یک وقت انجام بشود و آن نشود آن اراده ای است که در ظرف زمان تحقق پیدا می کند اما آن وجودی که خارج از زمان است اگر ما آن را وجود اراده بگیریم دیگر تعدد در آن وجود نمی تواند معنا داشته

باشد چون از ظرف زمان خارج است دیگر نمی‌شود در آن جا دو اراده باشد سه اراده باشد چهار تا باشد یک میلیون باشد یک میلیارد باشد نه یک اراده واحد هست نسبت تغییر نسبت به خلق و نسبت به تمام آن چه که در این عالم می‌خواهد تحقق پیدا بکند به اراده واحد و آن اراده همیشه با او وجود دارد، این اراده ای که همیشه با او وجود دارد خود این مسامحه است چون این که می‌گوییم همیشه ما این همیشه را در ظرف زمان به کار می‌بریم اما در ظرف غیر زمان اطلاق همیشه غلط است مگر این که به مراتب دهری توجه داشته باشیم بخواهیم به ضرورت ازلیه توجه کنیم اما اراده همیشه یعنی هر وقت وقتی در آن جا نیست در مجردات که وقت معنا ندارد در آن علت سلسله علل که وقت معنا ندارد یک دفعه و دو دفعه در آن جا معنا ندارد پس بنابراین در آن جا اراده، اراده واحد است در خارج ما مرادها را متعدد می‌بینیم یک اراده تعلق به این لیوان، میز، دفتر، دستک، فرش، آسمان، حجر، شجر، این‌ها مرادهای متعدد است اما نفس اراده که ناشی می‌شود از آن وجود و آن جنبه

ربطی بین این وجود خارجی و بین حق است که آن جنبه ربطی را چشم نمی بیند ولی عقل او را می فهمد و احساس می کند آن چه را که چشم احساس می کند شیء مادی خارجی است مادی آن وجود است اما آن وجودی که الان آن وجود علت برای این شده و آن وجود به صورت معلول به این کیفیت در آمده است آن از پس چشم ما مخفی است به عبارت دیگر آن مایعی که در کارخانه شیشه گری ریخته شده و بعد این لیوان در آمده آن مایع را ما نمی بینیم ما الان لیوان می بینیم اما این که بر این لیوان چه گذشته و چه مراحلی را طی کرده آن از چشم ما مخفی است حالا در مورد ماده هم همین طور است آن وجود بسیط که پشت این قضیه است و آن وجود رنگ به خود گرفته تغییر به خودش داده تکان به خودش داده به اصطلاح تا به این قسم در آمده آن را ما احساس نمی کنیم این همان نکته ربط بین حادث و قدیم است.

یا در روز قیامت وامثال ذلک فقط پرده برداشته می شود اما نه این که قبض به معنای این است که این ماده از بین می رود ماده از بین نمی رود

اگر ماده بخواهد از بین برود پس لمن الملک معنا ندارد باید هر پادشاهی رعیت داشته باشد تا بگوید لمن الملک وقتی رعیت نداشته باشد دیگر پادشاه بیاید برای که بگوید لمن الملک این که الان او می گوید لمن الملک این که او الان در هنگام نزع روح ادراک این معنای اراده حقه را شخص می کند این که می فهمد چیزی نیست این که می فهمد عبد است در عالم برزخ و مثال و قیامت و ... احساس می کند که هر چه بوده عنایت و نظر و اراده حق بوده با توجه به حفظ همه مراتب این مطلب هست نه این که این مطالب از بین می رود وقتی که همه عالم پوچ شد و دود شد و دخان شد و بخار شد و فنا شد آن جا خدا می گوید حالا نفس کش کجاست بیاید این جا فرض کنید که در مقابل ما عرض اندام بکند نه انسان با وجودی که هست با وجودی که مشاعر دارد عقل دارد آن جا پرده از جلوی چشمش برداشته می شود و احساس می کند که) لا موثر فی الوجود الی الله (پس مرحله قبض و بسط این نیست که بعضی ها مطرح می کنند که بسط به معنای گسترش و قبض

به معنای انتفاع است نه جانم قبض و بسط در مقام اثبات است نه در مقام ثبوت در مقام ثبوت قبض و بسطی نیست یک مرحله بیشتر نیست و آن، مرحله وصل است این است که می‌گوییم در علم ربوبی اجمال راه ندارد حالا صحبت در این جا این است که این که بعضی‌ها مانند مرحوم شیخ در تعلیقات آمدند و فرمودند نسبت اشیاء به حق واجب بالقیاس است این نکته اگر منظور این است که در هر مرتبه و در هر نشئه‌ای که تصور تعین و تشخیص حق شود در آن مرتبه و در آن نشئه باید اشیاء وجود داشته باشند که منافاتی با جنبه فاعلیت حق دارد این معنایش این است که تا هر مرتبه‌ای که شما حق را تصور بکنید خلق هم با آن در او بوده پس جنبه فاعلیت کجا رفته بالاخره این وجودی که الان به صورت این امر مادی درآمده است آیا درآمده یا درنیامده بالاخره درآمده دیگر آیا در آمدن این فاعل می‌خواهد یا نمی‌خواهد خب فاعل می‌خواهد آیا این فاعل باید قبل از تحقق این تحقق داشته باشد یا نداشته باشد باید تحقق داشته باشد نمی‌شود که فاعل بعد از این بیاید اول این در خارج وجود دارد بعد

فاعلش زنده بشود نه، این طور نیست باید اول شیشه  
گری بیاید این فنون شیشه گری را یاد بگیرد ماده ای  
بیاید بعد شروع کند این ماده را مذاب کند تبدیل به  
لیوان بکند فاعل اشیاء که عبارت است از وجود حق  
آیا این وجود حق باید باشد از نظر تعین نه از نظر  
زمانی از نظر تعیین باید باشد و این را خلق بکند یا  
نباید باشد و آیا مرتبه وجود این با مرتبه وجود حق  
مساوی است نه مرتبه زمانی یعنی آن وجودی که  
الان دارد به صورت ماده در می آید آیا آن وجود از  
نظر مرتبه وجودی عین مرتبه وجود حق است  
مساوی نه مرتبه زمانی یعنی آن وجودی که الان دارد  
به صورت ماده در می آید آیا آن وجود از نظر مرتبه  
وجودی عین مرتبه وجود حق است خب پس فرض  
این است که معلول در مرتبه علت مساوی با علت  
باشد در حالتی که متأخر از علت است معلول در  
جنبه معلولیت مساوی با علت است نه از نقطه نظر  
ذات خود از نقطه نظر ذات علت متقدم بر معلول  
است خیلی ها هستند و هنوز بچه ندارند حالا تا  
بخوانند بچه پیدا بکنند باید بروند اول زن بگیرند آقا

بعد نمی دانم مدتی بگذرد تا بتوانند بچه پیدا بکنند نه این که بگوییم آقا چون این بچه معلول برای پدر است پس در هر مرتبه ای که پدر بوده بچه هم باید بوده پس تو داشتی نگاه می کردی بعضی ها می گویند ما عروسی پدرم یادمان می آید من از شمالی ها شنیده ام می گویند جدی می گویند ما عروسی بابایمان یادمان می آید دو نفر بودند اول بچه دار شدند بعد گفتند حالا بیا با هم عروسی کنیم خب بنابر این فرضیه درست است که معلول همیشه با علت بوده و ناظر بر احوال علت بوده ولی اگر ما این مطلب را نپذیریم و مطلب را به نحو دیگری بخواهیم مطرح بکنیم باید عرض کنیم با کمال تأسف نه خیر فاعل همیشه تقدم، تقدم طبعی دارد بر معلول حالا که مطلب این طور شد این مسأله ای که مطرح می شود که فاعل که حق متعال است فیاض علی الاطلاق است دوام فیض دارد نمی شود در یک مرحله از مراحل از این فیض خالی باشد در این جا این معنای خود را پیدا می کند آیا منظور از دوام فیض هم رتبه بودن معلول است با فاعل در مرتبه تشئون و در مرتبه تعیین آن؟ خب این تساوی بین علت و معلول است

ما در زمان و مکان بحث نمی‌کنیم بالاخره بین علت و معلول باید تقدم باشد یا نباید باشد این را به ما جواب بدهید اگر باید تقدم باشد چه تقدمی است؟ تقدم، تقدم طبعی است این جا است که، می‌گوییم که اراده حق اقتضا نمی‌کند نسبت به خلق اشیاء چه اشیاء هم به ضرورت ازلیه ثابت بشوند برای حق پس می‌فهمید این تعبیر چه تعبیر نا مناسبی است اشیاء و معلول به ضرورت ازلیه به این معنا که ما ازل را مرتبه تشوّن حق و تعین و تشخیص حق بدانیم به همان نحوی که وجود برای ذات حق ثابت بود به ضرورت ازلیه به همان نحو مراتب تعین و خلق برای حق ثابت است به ضرورت ازلیه اگر این طور باشد تقدم طبعی در این جا مورد نقاش قرار می‌گیرد چون در هر مرتبه که مرتبه تشعن حق است نه در مرتبه زمان در مرتبه تشعن و مرتبه وجود ذاتی حق که موجب تعین حق است شما در آن مرتبه نگاه کنید خلق مساوی با او خواهد بود و این تساوی ذات معلول با ذات علت است در حالی که حق تقدم طبعی دارد همین که این وجود می‌خواهد به صورت ماده و تعین در بیاید

یعنی مرید الان تقدم بر او دارد وقتی تقدم بر او داشت پس در صقع ربوبی و در مرحله ذات ربوبی در آن جا حق است و غیر حقی وجود ندارد آن جا مرتبه ذات حق است در آن مرتبه نه دیگر اجمالی هم هست چون اجمال برمی‌گردد به فعل اجمال برمی‌گردد به علم علم هم علت برای فعل خارج و علت برای اراده و مشیت است در آن مرحله است که ما می‌گوییم دیگر نه علمی وجود دارد نسبت به اشیاء نه خلقی وجود دارد نه تعینی وجود دارد در آن مرتبه تشوّن هیچ وجود ندارد حالا که در آن مرتبه وجود نداشته اراده و مشیت حق تعلق بر خلق پیدا می‌کند خب اشکال ندارد این که ما می‌گوییم فیض حق علی الدوام است معنای آن این است که تا خدا خدایی می‌کرده جبرئیل هم بوده؟ اگر این طور بوده پس باید جبرئیل باید از بالا و پایین خدا خبر داشته باشد تا خدا خدایی می‌کرده فرض کنید که من باب مثال ما بودیم پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

سؤال: پس می‌شود انفکاک بین خود ذات و

تجلی او کرد به این معنا که بگوییم یک زمانی این

زمان تغییر مسامحه ای است این ذات بوده بدون تجلی؟

جواب: مثالی که زدم از همین جا باید روشن

بشود

سؤال: نه تجلی است آقا؛ می گویند تجلی

دارند اشیاء

جواب: این وجود منبسط که وجود جوهری

است وجود منبسط که وجود مجردی است آیا این

وجود مجردی به این شکل درآمده یا درنیامده

سؤال: بله در آمده

جواب: پس این تقدم طبعی بر این دارد

سؤال: تقدم طبعی دارد ما می خواهیم بگوییم

این تقدم طبعی را الان داریم اثبات می کنیم

جواب: تقدم طبعی را ما در زمان اثبات

می کنیم و خود آن وجود مافوق زمان است پس خود

آن وجود جدای از این است

سؤال: جدای از این است ما می خواهیم

بگوییم بدون این هم می شود چنین بحثی را اثبات

کرد که بگوییم یک زمانی وجود حقیقی بوده بدون

این موارد؟

جواب: وقتی که شما اصلاً فرض می‌کنید

وجود را بلازمان دیگر یک زمانی بوده یا نبوده معنا

ندارد خودتان الان دارید می‌گویید یعنی خودتان

بدون این که متوجه این گفتار و کلامتان باشید دارید

همین الان اثبات یک رتبه متأخر از ماده را می‌کنید

تمام شد و رفت این همین است دیگر این معنای

افتراق است دیگر افتراق نه افتراقی که علت باشد بعد

معلول نباشد علت هر وقت هست معلول هم هست

در مرتبه علیت اما بحث این است که خود ذات که

نفس الوجود است نفس وجود جوهری است نفس

وجود مجرد است خود نفس آن وجود مجرد او در او

تغیر و تبدل راه ندارد تغییر و تبدل در مقام علت و

در مقام مشیت است پس ذات او مافوق مشیت و

متقدم بر مشیت است نسبت به خلق

سؤال: می‌شود ذات را بدون اراده و مشیت

تصور کرد

جواب: خب بله

سؤال: یعنی باز هم البته این از طریق مسامحه

است می‌گوییم که ذاتی بوده بدون اراده و مشیت

جواب: یعنی زمانی گذشته

سؤال: زمانی که نیست غلط است تعبیر

جواب: این جهت است که من می گویم تقدم

تقدم طبعی این که من عرض می کنم ضرورت ازلی

را نباید بالواجب بالقیاس الی الغیر را بالنسبه به حق

آورد معنای آن تساوی بین ظهور و بین وجود برای

ذات نیست اگر تساوی باشد پس این هم واجب

بالذات است هیچ فرقی در این جا نمی کند در حالی

که ما الان این را در رتبه متأخر از ذات می دانیم فرض

این است که الان به این صورت در آمده صورت

مصور می خواهد صورت فاعل می خواهد پس فاعل

هست و این نیست) کان الله و لم یکن معهو شیئاً)

(کان الله و لم یکن معه) یعنی در صقع ذات وجود؛

وجود مجرد است نه این که کان الله قبلاً برگردیم یک

میلیون قبل تاریخ الان ذات است و این نیست صحیح

است این طور بگوییم چون ذات مافوق ماده است و

می توانیم بگوییم الان ذات است این ذات همراه با او

هست چون جنبه فاعلی و جنبه علیّ دارد پس دو

جنبه را در لحاظ واحد ما در این جا لحاظ کردیم

لحاظ اول نفس ذات این که عبارت است از وجود حق؛ جنبه دوم تنزل اوست به مقام ظهور در نفس ذات این وجود ندارد در تنزل با مقام ذات این وجود دارد یعنی ذات با مقام، مقام خالقیت می شود در این جا پس ما نباید به عقب برگردیم و به ما قبل تاریخ و از آن جا شروع کنیم چون هر جا که ماده باشد در این جا زمان بوده زمان؛ انتزاع از ماده است نه این که زمان فرض کنید که برای خودش یک وجود دیگری داشته ماده در آن زمان قالبش ریخته می شود در زمان بدون این ماده زمان یعنی چی؟ هیچی اگر زمان خورشید است خب خورشید هم ماده است اگر زمان کره زمین کره است زمین هم ماده است اگر من زمان هستم من ماده هستم پس زمان چی شد شما غیر از گردش زمین که زمان به وجود می آید چه چیزی دارید که به ما ارائه بدهید که زمان آن است؟ زمین است دیگر فرض کنید که زمین خوب حالا اگر شما این زمان را می گوید کره زمین حالا از کره زمین رفتید در یک ستاره ای که در آن ستاره اصلاً حرکت نیست معنایش این است که آن جا زمان وجود ندارد یعنی وقتی که شما رفتید پایتان را گذاشتید در آن

ستاره در آن کره پایتان را قرار دادید در حالی که آن کره حرکتی ندارد و ثابت است آیا شما زمان را بر خودتان احساس نمی‌کنید که گذشته خوب احساس می‌کنید دیگر این یک امر انتزاعی است یعنی از نفس ماده زمان متولد می‌شود نه این که زمان در خارج وجود دارد ما برویم آن بگیریم همان طور که من الان این لیوان را گرفته ام زمان را نمی‌توانم بگیرم در مشتم ولی وقتی که من آمدم در این جا در این اتاق فرض می‌کنم بر این که اصلاً نمی‌دانستم ساعت چند است فرض می‌کنم بر این که نمی‌دانستم کره زمین هم می‌گردد آدم بی سواد می‌دانم فرض می‌کنم بر این که من باب مثال خورشید و فلان و این حرف‌ها این حرکت ظلّ و سایه و این‌ها را هم اطلاع ندارم تمام این‌ها را من فرض می‌کنم من را می‌آورند در یک اتاق قرار می‌دهند پرده‌ها را هم می‌اندازند فقط من سیاهی مطلق در این جا احساس می‌کنم آیا زمان را احساس نمی‌کنم؟ می‌گوییم ای بابا خسته شدم این جا نشستم چقدر این جا من را نگه می‌دارند چرا نمی‌گذارند من بروم خوب تو که ساعت

ندیدی بفهمی چقدر زمان گذشته تو که حرکت  
شمس و سیارات را ندیدی بدونی چقدر گذشته پس  
از کجا زمان را فهمیدی این بخاطر نفس ادراک  
تحقق ماده است نفس تحقق ماده از آن زمان متولد  
می شود انتزاع می شود نه این که چیزی هست در  
زمان چیزی نیست

سؤال: روایتی که شرح فرمودید تمام ذات را  
صقع ربوبی را از مخلوقات جدا فرمودید این شیء  
در آن جا نیست

جواب: این شیء به این صورت در آن جا راه  
ندارد چون در آن جا ترکب نیست

سؤال: نفی این را هم که نمی توانیم بکنیم؟  
جواب: این هم هست پس این جمعش به این  
است (کان الله و لم یکن معه شیئاً و الآن کما کان)  
این و الآن کما کان الان که ما داریم می بینیم الان که  
داریم این مشاهده را می کنیم الان دو لحاظ برای این  
می شود ذات بدون این و ذات با این ذات بدون این  
یعنی جنبه فاعلیت و خود نفس ذات بدون جنبه  
فاعلیت

سؤال: این کجا می رود؟

جواب: این که جنبه ربطی خود را از دست

نمی‌دهد

سؤال: می‌دانم ما می‌خواهیم بگوییم بحث را

وقتی

جواب: جنبه ربطی خود را از دست نمی‌دهد

یعنی در عین این که الان این وجود وجود مجرد به

این شکل در آمده این تبدیل به این شکل را ما دو

امراز آن انتزاع می‌کنیم امر اول آن وجود مجردی که

خودش را الان همین الان که دارم با شما صحبت

می‌کنم این وجودی که الان خودش را به این شکل

درآمده و در دست من قرار گرفته آن همان (کان الله

و لم یکن معه شیئاً) است یک این وجودی که

خودش را به این شکل در آورده گفته بیا مرا نگاه کن

این و الان کما کان یعنی دو جنبه با لحاظ واحد در

این جا لحاظ می‌شود مرتبه اول وجود مجردی که

می‌خواهد خودش را ظهور بدهد آن یک لحاظ است

مسأله دوم ظهوری که الان پیدا کرده این دو مسأله را

در لحاظ واحد امیرالمؤمنین در این جا بیان کرده اند

و این غیر ضرورت ازلیه است ضرورت ازلیه فقط

اختصاص به ذات دارد در مرحله تشوّن ذات یعنی  
ذات در مرحله خود انتصاب وجود به ذات آن جا  
ضرورت ازلیه باید بیاوریم نه در این جا، این جا  
ضرورت بالقیاس إلی الغیر در غیر است بعد از  
مرحله علیت نه قبل از مرحله علیت قبل از مرحله  
علیت که این نیست فقط همان جنبه ربطی آن است

حالا انشا الله دیگر شنبه